

دالم از شیوه موسی گرفته لذت عفت اسیر حسن مطلق در قیاح می باشد ببید حرکت کاسه در ایند جانش رکت بضم جوتار عود لرزد و از کتم نفرت	حجاب معنی لن جاوگاه طور میگرد درین ویرانه ها صحرای پست کا مع میگرد در آن چشمی که کجا زوین محو میگرد و موج چون غلام ساکت بشیر طنور میگرد
بخند خرمکن غنچه را خط این بود بدین خون و بولش آتش بین لرزه برود میدمدش خط غلاب جانش بین کسناه میگرد و باز در پیش کرم چخاموز جگر کون نو کف نفرت	کره بجهه فزون باغ را کدرین بود وصال یار که دیدیم محقق این بود بهین درای زمانه که مع سوختم کسرا این بود بیان یافته ام منترب پدرا این بود بر هر وان عوم نوشته سوز این بود
لیلی غم سر آرزو من بود به لاله عافیت و چاشت نورد شمشیر قضا در کفن جوهر خود رفت بلبل ز چمن رفته بهر اهر شبم	مجنون فرح ایور صحرای ختن بود از جوان من و عیس بدفانه نم بود از جنبش امرو ورت تا بخت سخن بود باغبان اهل را در تفتیش کفن بود

بکشود

بکشود زین معنی بول کلا رعنا از جمل صدر امور که نصرت یقنا و پشت ز رور آتشین او بر و غر نظر سوزد طیبا تجیزان بدین و از رنج عشق	آن چشم فیکه یعقوب سمن بود در دست دلش راه کشتی چون بود
ز باد مراد هاراش خیان کر متی دایم باب چاه یوسف آتش خود در دایغ غافل چشم غامبان نفرت معقیم چون زوین غافل	ز معنی برانده کس آتش رخا بر سوزد که از تابش تا میرسد لب جبر سوزد که پیر این مراد صبح در وقت سوزد که در کفایت از بر قهرش جان پد سوزد مرا ز کرم رفته نماز ای نیک سوزد
انانکه دست بر جمال نو دیده اند هر جا که رنگ حسن شود میجوینوم چشم در زینت یعقوب بر کشود کلچین او بدست نکه بهل جان کند کس را بکس نه بجزیری بدست گشت ان چشم با بنود جنین و حشنگ نگاه	خود را بکف خانه و لاله کشید اند کو در مزار آتشیم کلا افریده اند پیر اصف که برین بولف در دیده اند غریب مشوک غنچه آن باغ که چید اند آنرا که یافتند برین در دیده اند این قرنان ز سایه حور و گل ای جوانی ز سایه موردی میداند